

بررسی آثار تربیتی و اخلاقی «بلاءِ حَسَن» از منظر قرآن

عبدالقاسم کریمی*

چکیده

قرآن کریم بر سنت گریزناپذیر امتحان و ابتلاء الهی در زندگی بشر از دو طریق نعمات و نعمات دلالت قطعی دارد. بحث پیرامون امتحان با نعمات و ناخوشی‌ها بیشمار انجام شده، اما ابتلاء با نعمات و خوشی‌ها مورد غفلت قرار گرفته است، در حالی که این نوع آزمایش که قرآن از آن به «بلاءِ حَسَن» یاد می‌کند، بسیار سخت، همراه کننده و تأثیرگذارتر بوده، و زمینه‌ساز سلب نعمت و تبدیل آن به نعمت و سرآغاز بلاهای، مشکلات و ناکامی‌های فزاینده برای انسان می‌باشد. یافته‌های تحقیق که به روش اسنادی و با رویکرد تحلیلی - توصیفی است، نشان می‌دهد، امتحان با نعمات دارای آثار اخلاقی و تربیتی مختلفی از جهت روحی و روانی و از جهت فردی و اجتماعی است. شکرگزاری، امید به زندگی، رضایتمندی، افزایش نعمت، شادابی در اطاعت و بندگی خداوند و تلاش مضاعف برای تقرب به خداوند از آثار مثبت آن بوده و ناسپاسی، ناامیدی، سلب نعمت، غفلت نسبت به نعمات مادی و معنوی، واکنش‌های مغرورانه و متکبرانه انسان در مواجهه با نعمات، که او را از اطاعت و بندگی دور و بصورت استدراجی به هلاکت در اوج لذت کاذب نزدیک می‌کند، از جمله آثار منفی بلاءِ حَسَن می‌باشد. در این مقاله درصدد بررسی آثار گوناگون و راهکارهای قرآن در برخورد با این نوع امتحان می‌باشیم.

واژگان کلیدی

بلاءِ حَسَن، نعمات، آثار تربیتی، آثار اخلاقی، واکنش‌های متکبرانه.

طرح مسئله

حکمت و عدل الهی، تکلیف‌مداری و مسئولیت‌پذیری و نظام بازخواست و کیفر و پاداش مبنای عقل و شرع در ضرورت وجود ابتلاء در حیات بشری است. ابتلاء به تأیید قرآن کریم هم به واسطه ناخوشی‌ها، شرها و نعمت‌هاست، و هم به واسطه خوشی‌ها، خیرها و نعمت‌هاست «وَتَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً» (الانبیاء / ۳۵) (فخر رازی: ۱۴۲۰: ۲۲ / ۱۴۳؛ مغنیه، ۱۴۲۴: ۵ / ۲۷۵) ابتلاء با نعمات جلی، ملموس و همراه با سختی و رنج است و ابتلاء با نعمات خفی بلکه اخفاء، غیرملموس و همراه با راحتی و لذت است. هر دو نوع امتحان انگیزه‌ها و اهداف خاص خود را دارند، ولی در نهایت منجر به شناخت واقعی انسان در مرتبه کمالی و نقصی، قوت‌ها و ضعف‌ها، وارستگی‌ها و وابستگی‌ها و آشکار شدن ماهیت حقیقی او خواهد شد.

نعمت حیات، دین حق، ولایت‌مداری، سلامتی جسمانی و روانی، پدر و مادر ایمانی و عقلانی، محیط تربیتی سالم، امنیت و آرامش، همسر همراه، فرزندان صالح، دوستان فداکار و همچنین موفقیت‌هایی که انسان در ابعاد مختلف علمی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، اخلاقی و غلبه بر دشمنان پیدا می‌کند، از جمله نعمت‌های مادی و معنوی است که انسان از آنها غفلت نموده و با ناسپاسی، بهره لازم جهت کمال‌پذیری را نمی‌برد؛ بلکه در مقاطعی برخی از آن نعمت‌ها را نعمت شمرده و درصدد رهایی از آنها برای کسب موفقیت‌های خیالی می‌باشد. این نوع مواجهه با نعمت‌های الهی موجب سلب نعمت و جایگزینی نعمت به جای آن شده و انسان را یا با ناکامی‌ها، اختلالات روانی و سختی‌های فراوان در دنیا روبرو می‌کند و یا به صورت استدراجی در حال التذاذات دروغین در موقعیت هلاکت قرار می‌دهد و در همان بی‌خبری از این دنیا رخت برمی‌بندد.

واژه‌شناسانی مانند ابن‌منظور و صاحب قاموس، اختبار و امتحان را معنای اصلی بلاء دانسته (ابن‌منظور، ۱۴۱۴: ۱۴ / ۸۳؛ قریشی، ۱۳۷۱: ۱ / ۲۲۹)؛ و مصطفوی و راغب اختبار را از لوازم معنای اصلی یعنی دگرگونی و کهنه شدن به‌شمار آورده‌اند. آنها علاوه بر کلمه بلاء (بلی) به‌واژه ابلاء (ابلی) در لغت نیز اشاره کرده‌اند و آن را به معنای امتحان به‌کار برده‌اند، (مصطفوی، ۱۳۶۸: ۱۱ / ۴۳؛ راغب، ۱۴۱۲: ۶۱) اما تفاوت این دو واژه را گروهی در وسیله آزمایش کردن دانسته که غالباً «بلی» برای امتحان در برابر سختی و نعمت و «ابلی» برای امتحان در برابر راحتی و نعمت به‌کار گرفته می‌شود.

بنابراین فرق «بلاء» و «ابلاء» در امتحان به خیر و شر است (ابن‌الائیر: ۱۳۹۹: ۷ / ۲۴۹) و عده‌ای به تفاوت در هدف از آزمایش نیز تأکید نموده‌اند؛ یعنی آزمایش به امور خیر و نعمت به جهت شناخت شخص در شکرگزاری و ناسپاسی و آزمایش به سختی و نعمت به جهت شناخت شخص در تاب‌آوری و

صبر و بی‌صبری است. (مدنی، ۱۴۱۱: ۴ / ۱۳۵) قرآن کریم اصطلاح «بلاء حسن» را برای ابتلاء انسان به امور خیر و نعمت استعمال نموده و در روایات و ادبیات عرب علاوه بر آن «ابتلاء الرخاء» رخاء به معنای «خیر» نیز به کار رفته است. (الطریحی، ۱۳۹۵: ۳ / ۳۲۷؛ معرفت، ۱۴۲۹: ۴ / ۲۴۷)

کلمه «حسن» در لغت به معنای خیر و نعمت آمده و در اصطلاح اموری است که انسان به حسب طبع آن را محبوب می‌داند؛ همچون عافیت، امنیت، اموال و اولاد، در مقابل آن، سیئه قرار دارد که در لغت به معنای شر و نعمت آمده و در اصطلاح عبارت از اموری است که انسان از آن تنفر دارد از قبیل مرض، ذلت، فقر و مسکنت، فتنه و ناامنی. علامه طباطبایی مراد از حسنه را اعمال خوب نمی‌داند؛ بلکه آن را بر پیشامدها و حوادث خوب اطلاق می‌کند و معتقد است، حسنه و سیئه دو حالت و صفت نسبی و اضافی هستند، که امور و افعال به آن جهت که رابطه‌ای با کمال و نقص و سعادت و شقاوت نوع یا فرد دارد به آن صفت، متصف می‌شوند. (طباطبائی، ۱۳۷۴: ۵ / ۹)

تنها آیه‌ای که به صراحت در آن «بلاء حسن» ذکر شده آیه ۱۷ سوره انفال می‌باشد «وَلِيْلِي الْمُؤْمِنِيْنَ مِنْهُ بَلَاءٌ حَسَنًا» شأن نزول این آیه بعد از پیروزی در جنگ بدر بوده و عموم مفسرین بلاء حسن را بر بصیرت و غنیمت مسلمانان حمل کرده‌اند. (طوسی، بی‌تا: ۱ / ۲۲۲؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۳ / ۴۱۲؛ مغنیه، ۱۴۲۴: ۳ / ۴۱۲) و برای حسنات دو اعتبار تکوینی و تشریحی قائل شده و حسنات را شامل هرگونه نعمت اعم از ظاهره و باطنه، مادی و معنوی، رزق‌های دنیوی و اخروی می‌دانند. (طبرسی، ۱۳۷۲: ۴ / ۸۱۶؛ الزبیدی، ۱۴۱۴: ۱۹ / ۲۱۷؛ ابن کثیر، ۱۴۱۲: ۴ / ۳۲؛ الرازی، ۱۴۲۰: ۱ / ۲۷۴)

آثار تربیتی بلاء حسن

۱. حسنات تفضل الهی یا استحقاق بشر
در نظام تربیتی اسلام، تربیت فکری و باور به اینکه خالق همه چیز خداوند است «اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ» (زمر / ۶۲) و عطاء نیز از اوست «الَّذِي أُعْطِيَ كُلَّ شَيْءٍ» (طه / ۵۰) و انسان فقیر بالذات است «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» (فاطر / ۱۵) در رأس اصول تربیتی قرار دارد. از این جهت معرفت حقیقی انسان نسبت به جایگاه خود در کسب نعمات و حسنات مستلزم تبیین چگونگی استناد حسنات نسبت به خداوند و بشر است.

حسنت‌ها عناوینی وجودی بوده و به امر و فعلی اطلاق می‌شوند که تمام ویژگی‌ها و خصوصیات کمالی را دارند و سازگار با غرضی هستند که برای آن آفریده شده‌اند و منشأ آنها ذات باری تعالی است. «مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ» (نساء / ۷۹) پس خالق اصیل و مالک حقیقی آنها نیز خداوند است و براساس

مقدرات امر و اغراض عقلانی و با توجه به ظرفیت تکوینی موجودات به آنها تفضل می‌شود «وَكُلُّهُ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا» (نور / ۲۱) و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود، هرگز احدی از شما پاک نمی‌شد.

خداوند رحمت را که افاضه نعمت و عطاء خیر بر مستحق و ایصال هر چیزی به سعادت که لیاقت و استعداد رسیدن به آن را دارد، بر خود واجب کرده «كَتَبَ عَلَيَّ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ» (انعام / ۱۲) و به عموم جنبندگان گسترش می‌دهد «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا» (هود / ۶) جهت تفضل نعمات از ذات الهی به موجودات، فیاض بودن خداوند است و عدل الهی اقتضاء می‌کند، تمام ظرفیت‌های ممکن هر موجودی محقق شود؛ بنابراین خلقت هر موجودی ملازم با حسن بودن بلکه احسن وجه بودن است «الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ» (سجده / ۷) و با نعمت هدایت به نهایت می‌رسد «قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى» (طه / ۵۰) پس هیچ انسانی به هیچ نعمت و حسنه‌ای نمی‌رسد، مگر به تقدیری که خدای تعالی برایش مقدر کرده و از راهی که او مشخص کرده است. «لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ يَكُلُّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (شوری / ۱۲) عدالت و حکمت الهی براساس سنت تکمیل نعمات «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي» (مائده / ۳) اقتضاء می‌کند، خداوند نعمات خود را به حداکمال و اتمام برساند تا هم حجت را بر انسان تمام کند و دیگر انسان عذری نداشته باشد و هم غرض الهی جهت اقدام انسان به انجام شکر منعم و بهره‌مندی از نعمت در طرق مشروعته تحقق یابد.

با این حال در قرآن آیاتی وجود دارد که به دلالت مفهومی، حسنات را به انسان نسبت داده و به استحقاقی بودن آنها اشاره دارد و جهت آن را سنت و قانون ثابت در تحقق تکوینی آثار و نتایج متناسب با اعمال انسان در عالم واقع می‌داند. یعنی در نظام یک‌پارچه و مرتبط اجزاء عالم هستی، بین اعمال حسنه و سیئه مردم و حوادث و وقایع عالم تلازم و ترابط تکوینی مستقیمی وجود دارد به گونه‌ای که هر کدام متأثر از صلاح و فساد دیگری است. این تلازم تکوینی هم در توارد نعمت‌ها و تضاعف برکات ظاهری و باطنی به سبب اعمال خیر است و هم در تمانع و تدافع نعمت‌ها و نزول شر به سبب اعمال گناه‌آلود است و هم شامل تأثیر اعمال انسان بر نزول عذاب و ثواب و بهشت و جهنم در آخرت می‌شود. (جوادی، ۱۳۸۹: ۱۹ / ۵۸۰) آیات فراوانی وجود دارد که این ارتباط و تأثیرگذاری را هم تصریح و هم اثبات و تصدیق می‌نماید؛ آیه مبارکه «وَكُلُّوا أَنْ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (اعراف / ۹۶) و همچنین آیه «ذَلِكَ يَأْنِ لِلَّهِ لَمْ يَكْ مُعِيرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُعِيرُوا مَا يَأْتُسِهِمْ» (انفال / ۵۳) تأییدی بر این قانون قطعی است که اگر

اعمال انسان، صالح و سازگار با آن اجزاء و موجودات باشد به مقتضای حکم توافق و سنجیتی که در اجزای نظام عالم برقرار است، آن موجودات نیز سازگار با او خواهند بود و برکات آسمان و زمین به سویس سرازیر خواهد شد؛ ولی اگر از مقتضای فطرت اصیل و عقل سلیم منحرف گردد و به فساد و تباهی گرایش پیدا کند، تعادل میان اجزاء عالم برهم خورده و با ناسازگاری او، عالم نیز با او ناسازگار و در نابود ساختن او سعی خواهد نمود «وَيَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَىٰ قُوَّتِكُمْ وَلَا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِينَ» (هود / ۵۲) این آیه صراحتاً تأثیر مستقیم اعمال خیر را در نزول برکات و تداوم آنها را بیان داشته و مجرمین و گناهکاران را از شمول آن خارج نموده است. (طباطبائی، ۱۴۱۷: ۱ / ۳۶۳) علامه طباطبائی در جمع بین این دو دسته آیات تعبیر به تفضل حقیقی و استحقاق اعتباری می‌کند؛ به این معنا که آیات تفضل دلالت دارد بر اینکه تمامی اسباب و شرایط تحقق حسنات از ناحیه خداوند و با تفضل به انسان تکویناً افزوده شده و آیات استحقاق دلالت دارد بر اینکه تمام موجودات و حوادث در یک ارتباط معنادار و قطعی قرار دارند و خداوند، از یک سو به انسان اجازه تملیک و تصرف در اسباب و مسببات برای رسیدن به حسنه داده و از سوی دیگر به اسباب و شرایط اجازه انفعال و تأثر از تصرفات انسان را ارزانی داشته است.

بنابراین تأثیر اعمال انسان در کسب حسنات، به‌عنوان جزئی از علت یا یکی از علل در طول علل دیگر، باز به اجازه و تملیک الهی است و انسان در این تأثیرگذاری از خود استقلال و اصالتی ندارد. بنابراین برای تحقق یک فعل حسن تمام علل طبیعی، ماورائی، افعال بندگان و خود خدای تعالی دست‌اندرکارند؛ اما به ترتیب مراتب اسباب و عوامل، نزدیک‌ترین علت به حدوث، علل طبیعی و مادی است؛ سپس علل روحی و نفسانی و بعد از آن علل عالم عقول و ملکوت تا به علل و اسباب حقیقی که در علم و ذات خداوند که سرمنشأ تمام موجودات و حوادث عالم هستی است، منتهی شود. (طباطبائی، ۱۴۱۷: ۱۶ / ۱۹۸)

۲. سختی آزمایش با نعمات الهی

از منظر قرآن کریم هر چیزی فی‌نفسه نه نعمت است و نه نعمت یعنی اشیاء مطلوبیت و عدم‌مطلوبیت ذاتی ندارند؛ بلکه وسائلی برای تقرب الهی می‌باشند، از این جهت هدف از وجود نعمت معرفت انسان به منعم حقیقی و سپس ایمان به خدا و رسول ﷺ و روز جزا بوده تا باعث شود در عمل انسان بنده خالص و شاکر خدا شده و آن نعمت را در راه مرضات خدای تعالی و شوون بندگان مصرف نماید. این هدف با آزمایش همگان به حسنات و نعمات تحقق و قطعیت یافته و استثنابردار نیست. حتی انبیاء و اولیاء الهی را

شامل می‌شود، اگرچه برای هر فردی غرض و انگیزه متفاوتی در بردارد. «أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ» (عنکبوت / ۲) دلیل عقلی امتحان مبتنی بر عدالت و حکمت الهی است و دلیل نقلی، اصول مسلم قرآنی که فاسق و عادل و متقی و فاجر را برابر ندانسته «أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ» (ص / ۲۸) و قرآن آزمایش را رحمت و تفضلی از سوی خداوند بر بندگان به‌شمار آورده تا در برابر نفس طغیانگر که او را به سرپیچی از دستورات الهی دعوت می‌کند، از طریق اطاعت و امتثال امر به خداوند بازگشت کنند؛ «وَبَلَوْنَا هُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» (اعراف / ۱۶۸) اما انسان غالباً به‌سبب عوامل شناختی و روانی همچون خفص قلب که نفس انسانی را مشغول به غیرخداوند و غرق در نعمات و تعلقات دنیوی کرده و ختم قلب که با کردار ناشایست و ارتکاب گناهان آثار مخربی بر حس تشخیص و قوه درک انسان می‌گذارد و سلامت فکر و روح را به تدریج از او گرفته، اجازه توجه و تفکر در نعمات به او نمی‌دهد، نعمات زندگی خود را نمی‌بیند و یا آنها را نعمت به حساب نمی‌آورد و از منشأ حقیقی نعمت که خداوند باشد، غافل می‌شود.

القائات شیطانی نفس اماره نیز نقش بارزی در این فراموشی دارد «أُنْسَانِيَهُ إِلَّا الشَّيْطَانُ» (کهف / ۶۳) و با غلبه فراموشی بر انسان ابزارهای علم و عمل که خداوند به‌عنوان نعمات مادی و معنوی در اختیار انسان قرار داده، کارکرد خود را از دست می‌دهند؛ قلب و عقل دارد، ولی فهم و درکی نمی‌کند، چشم دارد ولی بینائی ندارد، گوش دارد ولی شنوایی ندارد، در این صورت از مقام حیوانیت نیز تنزل کرده و با غفلت از خداوند سبحان «لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَانُوا لِنِعْمِ اللَّهِ أَصْلًا أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ» (اعراف / ۱۷۹) به خود مشغول شده و با سطحی‌نگری علت قریب و مباشر که خود و واسطه‌های مادی است را عامل دست‌یابی به نعمت می‌داند و از منعم حقیقی غافل می‌شود و فراموش می‌کند که اعطاء و انعام حسنت «أَتَمَّا أَمْوَالِكُمْ وَأَوْلَادَكُمْ فَتَنَةٌ» (انفال / ۲۸) و افزایش آنها در طول زندگی «أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا» (سبأ / ۳۵) زینت زودگذر و ناپایداری دنیوی هستند «إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِيُنْبَلَوْهُمْ» (کهف / ۷) که با آن آزمایش می‌شوند. (مطهری، ۱۳۸۵: ۷ / ۱۸۲؛ جوادی آملی، ۱۳۸۶: ۲۳)

وقتی انسان خدا را فراموش کند خداوند نیز او را فراموش می‌کند «نَسَاكُمْ كَمَا نَسَيْتُمْ» (جاثیه / ۳۴) و لذت عبادت و بندگی و تلخی معصیت را از دست می‌دهد، از خدا روی گردان می‌شود، و به‌جای شکر و سپاسگزاری به‌سوی کفران و ناسپاسی سوق پیدا می‌کند. بنابراین آنچه آزمایش با نعمات را بسیار سخت و پیچیده کرده موقعیت‌های غفلت‌ساز در انسان می‌باشد؛ یعنی انسان در عین مستغرق بودن در نعمات

مادی و معنوی در حال آزمایش شدن ولی خود غافل است، در حالی که نعمات فرد برای همه آشکار است ولی برای خود او مستور و محبوب مانده، در حالی که فکر نمی‌کند در حال لذت و شادکامی آزمایش شود؛ مورد امتحان قرار می‌گیرد و آنجا که به فکر قدردانی و شکرگزاری از نعمات نمی‌افتد همان زمان مکلف به انجام تکلیف شرعی و عقلی سپاسگزاری است.

خداوند در چندین آیه بعد از ذکر نعمات و دفع و رفع مشکلات از اقوام و عدم شکرگزاری آنها، در خطاب مستقیم تهدیدی هشدارآمیز نموده، می‌فرماید: «فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ» (نحل / ۵۵) پس لذت ببرید ولی بزودی باید منتظر عذاب شدید الهی در پاسخ به ناسپاسی خود باشید. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۲۵ / ۱۲۲) این تهدید در واقع سختی و خفاء آزمایش با نعمات را از باب مهلت دادن و استدراج آشکار می‌کند که خداوند عذاب افراد متنعم ناسپاس را به تأخیر انداخته و باعث بیشتر شدن گناهان آنها و در نهایت عذاب خوارکننده خواهد شد «وَلَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُؤْتِيهِمْ لَهْمٌ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُؤْتِيهِمْ لَيْزًا دُونَ إِثْمِهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ» (آل عمران / ۱۷۸) و حتی خداوند راه‌های جدیدی برای کسب نعمت برای اینان باز می‌کند. «فَلَمَّا تَسَوَّا مَا دُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ» (انعام / ۴۴)

وقتی کفار و گناهکاران نعمات الهی را که به آنها داده شده فراموش می‌کنند و یا اگر هم یادشان هست از آن اعراض می‌نمایند، خداوند آنها را استدراج کرده یعنی از هر نعمت دنیوی که مردم با داشتن آن از مزایای حیات بهره‌مند می‌شوند، فراوان در اختیارشان قرار داده؛ مال، فرزند، سلامتی بدن، آسایش خاطر، ارزانی، امنیت، طول عمر و نیرومندی در جسم می‌دهد و حتی تمتع از لذات مادی را بر ایشان تکمیل می‌کند تا فرح و سرور، در دلشان پدید آید، ولی ناگاه در حالی که در غفلت به سر می‌بردند و دیگر عذری ندارند به عذاب سخت دچار و هلاک می‌شوند.

بنابر آنچه بیان شد این امتحان زمانی سخت‌تر می‌شود که خداوند نعمت‌های معنوی که موجب کمال و سعادت اخروی هستند مانند دین حقه، امنیت و آرامش روحی و روانی، آزادی، تقوا و ایمان را به افراد و جامعه ارزانی داشته و آنها با فراموشی به مرور اسباب نابودی آنها را فراهم کرده و با از دست دادن نعمات معنوی، نعمات مادی نیز از آنها سلب و تبدیل به نعمت و عذاب می‌شود. چون نعمت‌های بزرگ الهی مانند نعمت‌های بزرگ، ابزار آزمایش‌های دشوار هستند که موفقیت در آنها از مرتبه بالای معرفت و ایمان راسخ انسان حکایت می‌کند. (الحرانی، ۱۴۲۳: ۲۷)

نعمت‌های بزرگ، شکر و سپاس عملی درخوری را می‌طلبد، در حالی که در بسیاری از موارد انسان را دچار غفلت، آنانیت، خودبینی و غرور می‌کند و نمی‌تواند از امتحان سربلند بیرون آید. اما در آزمایش با نعمات و ناخوشی‌ها چون مؤلفه‌های غفلت وجود ندارد، فهم آن برای انسان از سختی و پیچیدگی و ابهام

برخوردار نیست. آزمایش به نعمت و ناخوشی‌ها، سیر زندگی طبیعی فرد را مختل کرده و داشته‌های موجود او را نشانه رفته است. از این جهت حالت بیداری و تنبه سریع‌تر در انسان به وجود می‌آید و درد و رنج و بروز گرفتاری و مشکلات و ناتوانی در برابر دفع یا رفع نعمت او را متوجه بیرون از خود می‌کند و این امکان برای او فراهم می‌شود، که در صورت برخورداری از ایمان و اعتقاد از خداوند طلب یاری نماید و به مسیر هدایت برگردد.

۳. آشکار شدن سپاسگزاری و ناسپاسی انسان

بارزترین نتیجه تربیتی بلاء حسن از دیدگاه علماء اخلاق و مفسرین اسلامی آشکارشدن سپاسگزاری و شاکر بودن انسان در مواجهه با نعمات الهی یا ناسپاسی و کفران نعمت است که آثار و پیامدهای گوناگونی بر آن مترتب می‌شود.

حقیقت شکر، اظهار نعمت است؛ همچنان که حقیقت کفر، پنهان کردن نعمت و سرپوش روی آن نهادن است و حقیقت اظهار نعمت آن است که انسان نعمت را درجایی که دهنده نعمت در نظر داشته خالصانه مصرف کند. از این جهت شاکرین و مخلصین کسانی هستند، که هر نعمتی را در مقام بیان و در مقام فعل و رفتار طوری تصرف می‌کنند، که نشان دهد این نعمت از ناحیه پروردگار است نه از ناحیه خود یا دیگران، چون خداوند به اقتضاء ذات فیاض و غفور و رحیم بودن «إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ» هر نعمتی که موجب کمال و رفع نقص و قصور انسان شود، در اختیارش قرار می‌دهد «وَأَتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِنْ تَعَدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَأْتُحْصُوهَا» (ابراهیم / ۳۴) تا به طریقت تقرب به خداوند درآمده و با شاکر بودن و مخلص شدن به واسطه اطاعت و بندگی از اغواء و اضلال ابلیس در امان ماند. «وَلَا تُغْوِیْهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلِصِينَ» (حجر / ۴۰ - ۳۹)

در این صورت خداوند نیز رزق و روزی مادی و معنوی آنها را افزایش می‌دهد «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ» و با این افزایش در واقعه ظرفیت وجودی افراد را از جهت معرفتی و سلامت روح وسعت و برکت داده تا پذیرای نعمات بیشتری از سوی باری تعالی باشند؛ از این رو افراد قدرشناس افق دید و بینش خود را بسط داده و به‌شناسائی و توجه به آنچه خداوند به آنان عطا کرده، می‌پردازند و با دنیایی با درجات والای عنایات و نعمات و حمایت‌های بی‌نظیر احاطه‌شده روبرو می‌شوند. افرادی که قدر آنچه را که دارند می‌دانند، سپاسگزارتر و خوشبخت‌ترند و توانائی غلبه بر رویدادهای منفی زندگی مانند حسادت، ناراحتی، خشم و افسردگی را داشته و از روابط اجتماعی قوی‌تر، دوستان بیشتر و سلامتی روحی و جسمی بهتری برخوردارند.

آیا افراد متنعم قدردان و شاکر نعمات الهی هستند؟ به اتفاق تمام علماء اخلاق و تأکید روان‌شناسان وجودگرایی و مثبت‌نگر (دوان شولتز، ۱۳۹۱: ۵۰۱) عموم مردم جز افراد کمی «وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ» (سبأ / ۱۳) قدر نعمت‌ها و داشته‌های خود را ندانسته و برای حفظ و حراست و تقویت و تکمیل آنها تلاش نمی‌کنند. حتی گروهی از مردم برخی از نعمت‌ها و داشته‌های خود را نعمت به‌شمار آورده و خود اقدام به نابودی آن می‌کنند، برخی افراد مسلمان و متدین وقتی در محیط و شرایط خاصی قرار می‌گیرند، به راحتی از ایمان و اعتقاد و اصول اخلاقی خود دست می‌کشند و یا برخی افراد کسر شأن خود می‌بینند که خود را منتسب به خانواده و مکانی که در آن رشد کرده‌اند، بدانند و درصدد انکار و براءت از آنها برمی‌آیند.

از دیدگاه قرآن عوامل مختلفی منشأ ناسپاسی انسان می‌شود یکی از آنها تبعیت از نفس امّاره است «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ» (یوسف / ۵۳) که موجب سرکشی و طغیان انسان نسبت به پروردگار می‌شود. «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ» (عادیات / ۶) عامل دیگر کم‌ظرفیتی و وجودی بسیاری از انسان‌ها در تلقی ناصحیح از مواهب الهی است. اینان نعمات مادی و معنوی و افزایش آنها را از ناحیه خود دانسته و ضرورتی برای اطاعت از خداوند نمی‌بینند؛ از این رو به عصیان‌گری و فساد روی می‌آورند «وَكُوفُوا لِلَّهِ الرَّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَعُوا فِي الْأَرْضِ» (شوری / ۲۷) هرگاه خداوند روزی را بر بندگانش وسعت بخشد، در زمین طغیان و ستم می‌کنند.

عامل دیگر ناسپاسی انسان‌ها ضعف معرفتی و عدم اعتقاد به خداوند و شریعت الهی است. «لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ» (روم / ۳۴) در این آیه خداوند ناسپاسی را غرض و نتیجه کفر افراد قرار داده که این کفر اعم از کفر خفی و جلی است و به موجب آن فرد با اشتغال به محسوسات و مادیات و دلبستگی به اسباب ظاهری از مسبب‌الاسباب غفلت نموده و نعمات را به اسباب ظاهری استناد می‌دهند، قهراً در برابر همان اسباب خاضع گشته و از انقطاع آنها نگران می‌شوند و خضوع و خشوع و خوف در برابر خداوند را از یاد می‌برند؛ پس غایتی جز کفر به نعمت خدا و ترک شکر دائمی ندارند. (زحیلی، ۱۴۱۸: ۱۸؛ سمرقندی، بی تا: ۳ / ۱۲؛ طبری، ۱۴۱۲: ۲۱ / ۲۸) و خداوند نیز با زوال نعمت از آنها عذاب شدیدتری را نصیب می‌کند. «لَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ» (ابراهیم / ۷)

آنچه از آیات قرآن روشن می‌شود، غرض الهی از آزمایش چه در نعمات و چه در نعمات نه عذاب کردن و فصل انسان از خداوند بلکه ثواب و وصل او به خداوند است؛ «وَوَلَّوْنَاهُم بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» زیرا خداوند گاهی جهت تشویق و ترغیب، انسان را در رفاه و نعمت قرار می‌دهد تا حس شکرگزاری در او برانگیخته شود و به سوی حق باز آید و گاهی به عکس او را در شدائد و سختی‌ها و

مصائب فرو می‌برد تا از مرکب غرور و خودپرستی و تکبر فرود آید و به ناتوانی خویش پی‌برده، وادار به درخواست نجات از وضع موجود شود و به‌سوی خدا بازگردد. در هر دو حال هدف تربیت و هدایت و بازگشت به‌سوی حق می‌باشد. (فخررازی، ۱۴۲۰: ۱۵ / ۳۹۵)

۴. امیدواری و ناامیدی

انسان شاکر با مثبت‌نگری به زندگی، هم امید به آینده و کسب رضای خداوند در دنیا دارد و هم امیدوار به هدایت و رستگاری در آخرت است؛ زیرا امید به آینده هم شادابی و نشاط در اطاعت و بندگی را افزایش داده و او را از کسالت و افسردگی و خمودی دور می‌کند و هم با رضایت از زندگی، فعالیت و تلاش برای دریافت و کسب نعمات را مضاعف کرده و در مواجهه با ناملایمات و مشکلات زندگی تمرکز ذهنی و تسلط روحی خود را برای تصمیم‌گیری عاقلانه براساس شرع حفظ می‌کند. اما انسان ناسپاس و قدرناشناس، روانی ناخوش و ذهنی خفته دارد؛ از این جهت در دو موقعیت متعارض ایجاب و سلب نعمت دارای دو طبیعت منفی روحی و روانی است.

وقتی خداوند به او نعمت می‌دهد دچار فرح و شادمانی کاذب‌شده، فکر می‌کند نعمت دائمی است و گرفتاری، دیگر سراغ او نمی‌آید و زمانی که نعمتی از او سلب می‌شود، افسرده و ناامید شده فکر می‌کند نعمت برای همیشه از او گرفته شده، و رو به کفران می‌برد. علت این طرز تفکر ناصواب این است که انسان نسبت به تمام نعمت‌های حال و آینده نگاه مالکیتی «مال من» یا نگاه استحقاقی «حق من» دارد، حتی نعمات تکوینی و وراثتی مانند زیبایی، هوش سرشار، توانایی‌های جسمانی و مقام سببی و نسبی را فکر می‌کند با زحمت و قابلیت‌های فردی به‌دست آورده است، از این جهت یا نقشی برای خداوند قائل نیست و یا اگر نقشی در این نعمت داشته او را بدهکاری می‌داند که محکوم به پرداخت عوض در برابر طلبکار و مستحق نعمت که خود اوست، می‌باشد؛ از این جهت وقتی نعمتی از او گرفته می‌شود دچار افسردگی و نومیدی گشته، بازگشت مجدد آن نعمت را غیرممکن می‌داند و به کفران نعمت می‌پردازد.

انسان‌های افسرده و ناامید از یک نوع خودخواهی عمیق و پنهان رنج می‌برند؛ چون همیشه در مقام گیرنده بوده و توقع و انتظارشان از دیگران گرفتن است، وقتی چیزی به آنها داده نمی‌شود یا از آنها پس گرفته می‌شود به افسردگی و نومیدی دچار می‌شوند، آیه مبارکه «وَلَئِنْ أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَاهَا مِنْهُ إِنَّهُ لَكَنُفُوسٌ كَفُورٌ» (هود / ۹) حالت این‌گونه افراد را به‌خوبی شرح می‌دهد. کلمه «نزع» به‌معنای کندن چیزی از جایی است که در آن استقرار یافته و کلمه «یؤس» به‌معنای «نومیدی» است و یأس عبارت است از حالتی که یقین کنی آن چیزی که امید و انتظارش را داری تحقق نخواهد یافت و نقیض این حالت را «رجاء: امید» گویند.

در این آیه رحمت به جای نعمت به کار رفته، با اینکه نعمت چشیدنی است نه رحمت، برای اینکه اشاره کند هر نعمتی که خدای تعالی به انسان می‌دهد مصداقی از رحمت خدا است؛ زیرا نیازی از انسان را برطرف می‌سازد بدون اینکه استحقاق آن یا طلبکاری از خدای تعالی داشته باشد. از الف و لام جنس در انسان فهمیده می‌شود، این صفت خاص کفار نیست؛ بلکه نوع بشر وقتی نعمت از او گرفته می‌شود، احساس نزول مصائب و بلاها کرده، بدحال و غمگین شده، سپس دردمند و پریشان و در نهایت ناامید و ناپاس می‌گردد. چون صرفاً اسباب ظاهری نعمت و نعمت را می‌بینند و از مسبب‌الاسباب حقیقی غافل‌اند (طباطبائی، ۱۴۱۷: ۱۰ / ۲۳۳)

بنابراین وسعت و تنگی معیشت تابع مشیت خدا است. «أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» این آیه خطای مردم را در مبادرت به خشنودی و نومییدی بیان می‌کند که نباید در هنگام رسیدن به نعمت بی‌درنگ خوشحالی کرد و در مورد از دست رفتن نعمت نومیید شد؛ برای اینکه رزق در کمی و زیادی تابع مشیت خداست. انسان باید به این باور برسد، آن نعمت یا نعمتی که به وی رسیده با مشیت خدا قابل‌زوال‌اند، پس نباید به چیزی که ایمن از فقدانش نیست خوشحال شود و از چیزی که امید زوالش هست ناراحت و نومیید گردد. اما اینکه در آیه خداوند می‌فرماید، مگر نمی‌بینند که خداوند روزی را برای هر کس بخواهد گسترش می‌دهد و مسئله روزی دادن را امری دیدنی معرفی کرده، برای این است که بفهماند این رزقی که به انسان می‌رسد و یا خودش کسب می‌کند، مولود دست‌به‌دست دادن هزاران اسباب و شرایطی است که خارج از دسترس انسان می‌باشد و آن سببی که انسان‌ها دل خود را به آن خوش می‌کنند که به سبب آن به جایگاه اجتماعی، علمی و حتی معنوی و دینی رسیده‌اند، یکی از آن اسباب است، و تمامی اسباب هم سبب بودنشان از خودشان نیست و مستند به خدای سبحان است و هم تمام توانایی‌های انسان از سوی خداوند و به‌عنوان جزء علت یا معد، به مشیت الهی تأثیرگذار می‌باشد.

راه‌حل‌های قرآنی برای برون‌رفت انسان از این طرز تفکر و در امان ماندن از عواقب و پیامدهای ناگوار آن ناظر به دو جهت است، یک راه‌حل جهت درمان شادکامی کاذب و از بین بردن ناامیدی است که می‌فرماید: «إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَمَلُوا الصَّالِحَاتِ» (هود / ۱۱) کسانی که دارای دو صفت صبر و عمل صالح باشند، از این دو طبیعت مذموم رهایی پیدا می‌کنند. انسان صابر در برابر مصائب، جزع و فزع نمی‌کند و دچار نومییدی و کفر نمی‌شود و در هنگام زوال شاداید و رسیدن نعمت‌ها از خدای تعالی ولی نعمتش غافل نگشته در مقام شکرگزاری برآمده به زبان ثناگویی می‌کند و در عمل نعمت او را در جایی مصرف می‌کند که او راضی باشد و خلق خدای نیز از آن بهرمند شوند.

در راه حل دیگر امید و رجاء را جایگزین طبع اولیه می‌نماید، که از طریق ذکر و یادآوری نعمت‌های الهی حاصل می‌شود «اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ» (فاطر / ۳) چون ذکر نعمات گذشته، زمینه‌ساز قدردانی و پذیرش همراه با شکرگزاری نعمات حال و آینده خواهد شد و ظرفیت وجودی انسان را افزون‌نموده تا فرمان‌های الهی که خود نعمت‌های جدید معنوی محسوب می‌شوند را با نشاط بپذیرد و آن را مایه زیادی نعمت و تمامیت نعمت‌های قبلی خود تلقی کند.

بنابراین انسان قدرشناس دارای روح و روانی سالم و ذهنی هوشیار بوده که با یادآوری نعمات گسترده الهی در سراسر عمر گذشته خویش، دغدغه‌ای در مورد آینده نداشته و با کمال امیدواری به آینده می‌نگرد، چون به این معرفت دست یافته که آنکه در گذشته موجبات کسب نعمات را برای او فراهم کرده در آینده نیز قادر است که او را متنعم کند. امید به آینده که در پرتو یادآوری نعمت‌ها میسر می‌شود، منحصر به زندگی کوتاه دنیوی نیست و حیات جاودان پس از مرگ را نیز در بر می‌گیرد؛ از این رو، خداوند متعال به بندگان ذاکر بشارت به فلاح و رستگاری می‌دهد «فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ». (اعراف / ۶۹) علاوه بر این، خدای تعالی در آیات مختلف به ذکر نعمت‌های فراوان برای اقوام و افراد گوناگون پرداخته و این حقیقت را اعلام کرده که شکر نعمت و احسان منعم را یادآوری و اظهار کردن، موجب برگشت به ایمان و تقوی الهی می‌شود. وقتی فرد، به این باور برسد، که خدا خالق هر چیزی است که او در اختیار دارد یا در آینده به دست می‌آورد، متوجه خواهد شد، آثار نعمات که همانا تنعم و لذات است، نیز از خداست و او است که این همه نعمت را در اختیار گذارده و چون وجود این نعمت‌ها از آن او و ملک او است و ملکیت او نه باطل می‌شود، نه به دیگری منتقل می‌گردد و نه تبدیل، پس قبول می‌کند منعم حقیقی نیز تنها او است و هیچ موجود دیگری غیر او سهمی از منعم بودن را ندارد، حتی خود نعمت هم نعمت بودنش از خودش نیست، چون هم خودش و هم اثرش هر دو ملک خداست. در این حالت انسان با حس قدردانی و اتصال به خداوند و بریدن از خود و دیگران ثمره‌ای جز امید و رجاء به رحمت واسعه الهی و معنابخشی به زندگی نداشته و بر افسردگی و ناامیدی و خودخواهی غلبه پیدا می‌کند.

۵. مبدل شدن نعمات به نقمات

یکی دیگر از آثار تربیتی امتحان با نعمات و حسنات الهی از دیدگاه عالمان اخلاق توجه به تعلیقی و مشروط بودن آنها از ناحیه بشر می‌باشد. هر موجودی صرفاً وجود، اوصاف، کمالات، افعال و استعدادهایش، خیر و نعمت و به صورت مستقیم مستند به خداوند است و سیئات و نقمات در غیر اعمال چون امور عدمی‌اند، خلقت‌بردار نبوده و به ساحت قدس الهی مستند نمی‌شوند و در اعمال با واسطه به خدای سبحان مستند می‌شوند.

انسان با دارا بودن نعمت عقل و اختیار، مسئول آثار و تبعات افعال خود می‌باشد. اگر نعمت‌های الهی را در جایگاه مناسب که برای آن آفریده شده استفاده کند، این نعمت برای او باقی و در مسیر کمال و سعادت به او یاری می‌رساند، اما اگر در غیرمسیر اصلی که برای آن آفریده شده به کار گیرد، آن نعمت تبدیل به نعمت شده و او را به هلاکت و شقاوت نزدیک می‌کند. تبدیل نعمت به نعمت، در حقیقت به این معناست که انسان فاقد رحمتی از طرف خدای تعالی شده و این فقدان و سلب نعمت مستند به معاصی او و به‌عنوان مجازات و مکافات عمل است؛ چون مرتکب سیئه‌ای گردیده که نتیجه وضعی آن امساک نعمت از سوی خداوند شده است. «وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكُمْ» (نساء / ۷۹)

اعمال فسادانگیز حتی در حوادث طبیعی نیز تأثیر منفی خود را خواهد گذاشت و آیه «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ» (روم / ۴۱) تأییدی بر این سنت الهی است. فساد، شرک و گناه در زمین برخلاف فطرت انسانی بوده و نظام آراسته و صالح جاری در عالم هستی را برهم می‌زند، آنگاه موجب مصائب و بلایای جبری و طبیعی مانند زلزله، سیل، طوفان، صاعقه مرگبار و نیامدن باران و یا بلایای انسانی و اختیاری همچون قحطی، امراض مُسری، جنگ‌ها و غارت‌ها خواهد شد. «وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ» (شوری / ۳۰)

گناهان تا آنجا پیش می‌رود که در نهایت موجب هلاکت و نابودی جوامع خواهند شد. «وَمَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَىٰ إِلَّا وَأَهْلُهَا ظَالِمُونَ» (قصص / ۵۹) داستان سیل عِرم، طوفان نوح، صاعقه قوم ثمود، صرصر قوم عاد و تمام اقوام سرکش گذشته مؤید همین قانون می‌باشد. انعکاس اعمال مفسده‌آور در عالم طبیعت نیز موجب مسخ شدن انسان می‌شود. «كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ» (بقره / ۶۵) بوزینگان مطرود شوید؛ (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱ / ۱۵۱)

اعمال شقاوت‌آور و وساوس شیطانی و مسلط کردن هوای نفس بر انسان و حکومت دادن ستمکاران بر مردم و امثال اینها با واسطه، مستند به خدا است و آن واسطه عبارت است از، ترک هدایت از سوی خداوند، گمراه شدن انسان، خوار و ذلیل کردن انسان که اثر وضعی اعمال گناه‌آلود اوست. به تعبیردیگر این واسطه‌ها همان اذن و اجازت خداوند به موجودات در تصرفات آنهاست، «وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» (بقره / ۱۰۲) می‌گوئیم خدای تعالی به شیطان اذن داد تا با وسوسه‌ها و تسویلات خود دل‌های مؤمنین را منحرف کند و انسان پیرو هوای نفس را از پیرویش منع نکرد و بین ظالم و ظلمش و اسباب و مسببات حایل نشد؛ چون سنت‌ها و قوانین ثابت الهی که از جمله آن تأثیر نیت و اختیار در آثار وضعی است، در اعمال انسان حاکم و اساس سعادت و شقاوت بر پایه اختیار است «يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ» (بقره / ۲۶) و آیه «فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ» (صف / ۵) و اگر این

نبود حجت علیه بندگان تمام نمی‌شد و سنت امتحان و نظام پاداش و عقاب جاری نمی‌گردید. (طباطبائی، ۱۴۱۷: ۵ / ۱۵۹)

قاعده کلی برگرفته از آیات الهی این است که عقاب الهی همیشه بعد از دادن نعمت به انسان و ضایع نمودن آن خواهد آمد؛ بنابراین علت تبدیل نعمت به نعمت و ثواب به عقاب، تابع و برابر مقدار ظرفیتی است که در آن شخص به واسطه اعمالش حاصل می‌شود «وَمَا تُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ» (حجر / ۲۱) و مقدار ظرفیت فرد در انجام عمل گناه‌آلود نیز براساس ویژگی‌های محل آن است؛ یعنی هیچ نعمتی از نعمت‌های الهی به نعمت و عذاب مبدل نمی‌شود مگر بعد از آنکه نفوس انسانی که محل پذیرای نعمت و نعمت هستند، مبدل شوند. خداوند نعمت را زمانی بر قومی افاضه می‌کند که در نفوسشان استعداد آن را پیدا کنند و وقتی نعمت از ایشان سلب و مبدل به نعمت و عقاب می‌شود که استعداد درونیشان را از دست داده و نفوسشان مستعد عقاب شده باشد. «ذَلِكَ يَأْنِ لِلَّهِ لَمْ يَكْ مُعْيِرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا يَأْتُسُهُمْ». (انفال / ۵۳)

خداوند در آیه مبارکه «وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعَمِ اللَّهِ فَأَذَّا قَهَا اللَّهُ لِبَاسِ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ» (نحل / ۱۱۲) احوالات قریه‌ای را جهت هشدار تربیتی شرح می‌دهد که تمامی نعمت‌های مادی و معنوی را برای اهل آن ارزانی کرده، ابتدا بستر نعمت امنیت و اطمینان را برای آنها فراهم نمود، سپس به سبب این امنیت و آرامش از همه شهرهای اطراف آذوقه بدان‌جا حمل می‌شد و مردمش مجبور به زحمت سفر و تحمل غربت برای طلب رزق نمی‌شدند و بدین طریق رزق آن قریه فراوان و ارزان می‌شد. سپس خداوند با فرستادن پیغمبر نعمت معنوی را برایشان تمام کرده و به حد کمال رسانده «وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ» تا مایه صلاح دنیا و سعادت آخرتشان شود. اما عکس‌العمل مردم در قبال این نعمات کفران و تکذیب فرستاده الهی بود. خداوند نیز نعمت‌های مادی و معنوی را به نعمت و عذاب مبدل نمود. امنیت و آرامش جای خود را به ترس و وحشت داد، ارزانی و فراوانی جای خود را به گرانی و گرسنگی داد و با کفر و بی‌دینی به عاقبت بدی گرفتار شدند. این یکی از سنت‌های ثابت الهی است که در مقابل کفران نعمت الهی چه نعمت معاشی «وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ بَطَرَتْ مَعِشَتَهَا» (قصص / ۵۸) و چه نعمت معنوی و معادی «وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَى حَتَّى يَبْعَثَ فِي أُمَّهَاتِهَا رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا» (قصص / ۵۹) تبدیل نعمت به عذاب و نعمت قطعیت پیدا می‌کند.

با بررسی آیات قرآن به‌وضوح مشاهده می‌شود، این سنت الهی در تمام ادوار گذشته در افراد و اقوامی که خداوند ابتدا نعمات مادی و معنوی به آنها عنایت کرده، جاری شده که بعد از ناسپاسی با عذاب‌های

متناسب تنبیه گردیده و برخی فقط آثاری از آنها باقی است. این سنت الهی استثناء‌بردار نیست و برای تمام افراد و جوامع تا پایان دنیا ادامه خواهد داشت و یک هشدار جدی و درس‌آموز برای ماست که قدر نعمات مادی و معنوی بی‌نظیری که خداوند ارزانی داشته را بدانیم، قبل از اینکه همچون گذشتگان تبدیل به عبرت برای دیگران شویم.

۶. واکنش‌های اخلاقی انسان در برابر بلاء حسن

از آیات الهی استفاده می‌شود، اکثریت انسان‌ها در برابر حسنات و نعماتی که خداوند در اختیار آنها قرار داده است، عکس‌العمل‌های خودخواهانه و متکبرانه از خود نشان می‌دهند که هرکدام بیانگر یک صفت اخلاقی مذموم نفسانی بوده و تأثیرات سوئی بر زندگی مادی و معنوی آنها برجای می‌گذارد، به‌گونه‌ای که زمینه را برای ارتکاب گناه فراهم کرده و منجر به کفران و زوال نعمت در دنیا و عذاب شدید در آخرت می‌گردد. در اینجا به مهم‌ترین واکنش‌های مردم پرداخته و راه‌حل‌های برون‌رفت از آنها را از منظر قرآن بیان می‌کنیم.

۷. خود تشریفی و خود تکریمی نزد خداوند (ادلالات)

برخی انسان‌ها کسب نعمات را از باب بزرگی و منزلت خود نزد خداوند می‌دانند و به صفت مذموم ادلالت دچار می‌شوند، به همین علت وقتی به نعمت و حسنه‌ای می‌رسند، فکر می‌کنند به‌خاطر کمالات ایمانی و تقوای الهی و کارهای خیری که نسبت به دیگران انجام داده‌اند نزد خداوند از احترام و قرب برخوردار شده و توقع دارند به ازای آن، مورد تکریم و تشریف قرار گیرند. «فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ» (فجر / ۱۵) این گروه خود را معیار و ملاک حسنات دانسته، مطالبه‌گر شده و از خداوند انتظار پاداش دارند و چون نقش خداوند را صرفاً به‌عنوان موجودی بدهکار می‌دانند، اقدامی در شکرگزاری انجام نمی‌دهند. این گروه خود را میرا از هرگونه عیب و پلیدی دانسته و بروز ناملازمات و نعمات را از ناحیه خود بعید می‌دانند و با فرافکنی آن را از جانب خداوند و توهین به جایگاه خود تلقی می‌کنند. «وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ» (فجر / ۱۶)

بنابراین این آیات با تخطئه چنین طرز تفکری چند نکته مهم تربیتی را متذکر می‌شود؛ یکی اینکه تصور انسان این است که فقط در مشکلات و سلب نعمت مورد امتحان قرار می‌گیرد، حال آنکه خداوند در نعمت دادن نیز انسان را امتحان کرده تا از طریق شکرگزاری به اطاعت و تقرب الهی دست یابد، نه اینکه با روحیه طلبکارانه از اطاعت و تقرب دور شود. نکته دوم اینکه انسان نباید برداشت اشتباه از تشریف و تکریم نزد خداوند داشته باشد، خداوند با فضل بی‌کران و رحمت بی‌پایان، انسان را با نعمات،

تکریم و محترم می‌شمارد، ولی تا زمانی از ناحیه خدا محترم و مکرم است که با ناسپاسی نعمت را ضایع نکرده و وسیله‌ای برای عذاب دوزخ قرار ندهد اگر اعمال خیر او آلوده به نیت فاسد و همراه منت‌گذاری باشد و عبادات و تکالیف الهی را آلوده به ریاء و تظاهر کند، در این حالت نعمت را در جای مناسب استعمال نکرده و موضوعی برای احترام و اکرام باقی نمی‌ماند. نکته سوم اینکه در این آیه نعمت مطلق ذکر شده اعم از مادی و معنوی، ولی انسان ملاک داشتن کرامت و احترام در درگاه الهی و سعادت در زندگی را تنعم در دنیا و داشتن نعمت‌های فراوان مادی، می‌داند در صورتی که آنچه سعادت اخروی و حقیقی او را تضمین می‌کند، نعمات معنوی است و نعمات دنیوی زینت‌های این حیات بشری «الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا» (کهف / ۴۶) و ابزاری برای فلاح و رستگاری اخروی محسوب می‌شوند. (طباطبائی، ۱۴۱۷: ۲۰ / ۴۷۴)

۸. وسوسه علمی

گاهی خداوند نعمت و حسنه‌ای را با درخواست یا بدون درخواست به انسان عطاء می‌کند و یا نعمتی را جایگزین نعمت قبلی می‌نماید، طبع اولیه انسان به جای اینکه متوجه تفضل الهی شده و شاکر باشد، آن را نتیجه علم و کاردانی خود به‌شمار آورده، و دچار وسوسه علمی می‌شود. «إِذَا حَوَّلْنَا نِعْمَةً مِّمَّا قَالِ إِمَّا أُوتِينَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ لِّئَلَّ هِيَ فِتْنَةٌ» (زمر / ۴۹) چون آن نعمت را تبدیل به نعمت کردیم، گوید این نعمت به استحقاق علم من است، بلکه آن امتحان وی است.

خداوند در آیه بالا نعمت را وسیله‌ای برای آزمودن انسان دانسته؛ درحالی که می‌داند، انسان این نعمت را نه فضل الهی بلکه محصول تدبیر و هوش سرشار خود می‌پندارد؛ یعنی خداوند با علم به اینکه این نعمت موجب مرتبه‌ای از طغیان شناختی و به‌دنبال آن طغیان رفتاری وی می‌شود، باز نعمت را به او عطا می‌کند، تا ببازماید آیا لیاقت این نعمت و افزایش آن را با شکرگزاری و تقرب به خداوند دارد؟ یا در اثر وسوسه علمی ناسپاس و معصیت کار خواهد شد. (جوادی آملی، ۱۳۸۶: ۴۹) همان‌گونه که در داستان قارون خدای تعالی از مال دنیا آن قدر به او روزی داده بود که سنگینی کلید گنجینه‌هایش مردان نیرومند را هم خسته می‌کرد، «وَأْتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولِي الْقُوَّةِ» (قصص / ۷۶) خیال می‌کرد که خودش با علم و حسن تدبیر و کاردانی این ثروت را جمع‌آوری کرده «قَالَ إِمَّا أُوتِينَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي» (قصص / ۷۸) مغرور شد و از عذاب الهی ایمن و خاطر جمع گردید، زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح داده و در زمین شروع به فساد نمود و آن را گسترش داد، خدای تعالی نیز او و کاخ‌های مجلل و گنجینه‌های طلا و سکه‌اش را در زمین فرو برد و آن خوش‌فکری و خودبرتربینی علمی، مانع از هلاکت

او نشد. این طرز تفکر مختص قارون نیست بلکه یک رویه کلی در موقعیت‌های گوناگون زندگی است که انسان‌ها بعد از رسیدن به نعمت‌های فراوان طغیان می‌کنند. انسان‌های فقیر بعد از رسیدن به ثروت، انسان‌های برکنار از قدرت بعد از کسب قدرت، افراد تحت ظلم و ستم بعد از رسیدن به آزادی، انسان‌های جاهل بعد از کسب علم و دانش، و عالمان و متدینان بعد از کسب جایگاه اجتماعی، به‌سوی استکبار آشکار و پنهان روی می‌آورند.

خداوند در دو آیه شریفه دو پاسخ به انسان‌های متکبر که برخوردار از نعمت‌ها را مستند به توانایی‌های خود می‌دانند؛ می‌دهد، ابتدا پاسخ نقضی داده، می‌فرماید «قَدْ قَالَهَا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (زمر / ۵۰) اگر این نعمت‌ها حاصل علم و توانایی خودشان بود، باید آن نعمت‌ها درهرحالی برای آنها محفوظ می‌ماند نه اینکه به‌واسطه کیفر گناهان یا نعمت‌ها از آنها سلب شده و یا خودشان در اثر عذاب الهی سلب‌شده و هلاک گردند.

سرنوشت اقوام قبل از آنان شاهد صدقی بر این حقیقت است، که آنها نیز همین سخنان مغرورانه را می‌گفتند، ولی نتوانست از هلاکتشان جلوگیری کند. خداوند برای اینکه این طرز تفکر را به‌طور کلی ریشه‌کن نماید، پاسخ حلی می‌دهد «إِنَّ رَبِّي يَسْتَطِيعُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (سبأ / ۳۶) و آن اینکه اصولاً فراخی و تنگی روزی به تقدیر الهی است و سعی و کوشش آدمی و علم و اراده او برای تحصیل رزق سبب تام به دست آمدن آن نیست، اگر این‌چنین بود، باید همواره و در همه اشخاص این سعی و این کردانی مؤثر واقع شود و صاحبش را به رزق فراوان برساند، ولی بسیار جویندگان هستند که مایوس برمی‌گردند و بسیار کوشندگان هستند که نتیجه‌ای عایدشان نمی‌شود. پس معلوم می‌شود به‌غیر از کوشش و کردانی خود انسان، شرایط و علل دیگری به‌عنوان مقتضی، مؤثر است و همچنین موانع مختلفی نیز هست که از به نتیجه رسیدن کوشش‌ها جلوگیری می‌کند که باید به تقدیر خداوند رفع و دفع شوند تا نعمت تحقق پیدا کند.

۹. احساس رضایت‌مندی کاذب و اطمینان به دائمی بودن نعمات

گروهی از مردم وقتی خداوند به آنها حسنات را اعطاء می‌کند، احساس راحتی و رضایت‌مندی دروغین و رجاء کاذب یعنی اطمینان خاطر از بهره‌مندی همیشگی از نعمت پیدا می‌کنند، به‌گونه‌ای که تصورشان بر این است که هیچ‌گاه نعمات از آنها گرفته نمی‌شود و خوفی از سلب آن ندارند. «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ» (حج / ۱۱) این اطمینان خاطر به‌جهت برداشت ناصحیح و تصور ساده‌انگارانه از ماندگار و دائمی بودن حسنات الهی و عدم‌پذیرش این واقعیت است که هر لحظه ممکن است این نعمات

از آنها بازستانده شود. امام صادق علیه السلام نیز در روایت خطاب به ابن‌جندب می‌فرماید: «یَهْلِكُ الْمُتَكَلِّعُ عَلِيَّ عَمَلُهُ»؛ (ابن‌شعبه، ۱۳۶۳: ۱ / ۳۰۱) کسی که به اعمال خوب خود اعتماد دارد به هلاکت می‌رسد. این نگاه عاملی در سستی و بی‌توجهی در سپاسگزاری و آغازی برای سرکشی و طغیان و ارتکاب گناه است. درحالی‌که تمام نعمات و حسنات الهی حدوثی است نه بقایی و بقاء آن بستگی به تداوم اسباب و شرایط آن از جانب انسان دارد.

انعام و احسان خداوند از باب تکوین و جهت تقرب انسان به خداوند از طریق کسب کمالات الهی و مشروط به شکر و بندگی اوست، ولی انسان بقای نعمت را مطلق، تضمین‌شده، ماندگار و فناپذیر می‌داند، از این جهت از آزمایش الهی غافل‌شده و به خود اجازه می‌دهد، نعمت را در غیر آنچه برای آن هدف آفریده‌شده مصرف نموده و با ضایع نمودن نعمات موجبات کفران و سلب نعمت را فراهم می‌نماید. نکته تربیتی مهمی که باید متذکر شد این است که، عطاء نعمت از ناحیه خداوند غیرمحدود است «هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ يُغَيِّرْ حِسَابًا» (ص / ۳۹) و هیچ منعی از جانب خداوند وجود ندارد «وَمَا كَانَ عَطَاؤُ رَبِّكَ مَحْظُورًا» (اسراء / ۲۰) چون خداوند در این دو آیه عطاء و همچنین نبودن منع را مطلق آورده، پس هر جا که محدودیت و یا تقدیر و یا منعی وجود داشته باشد، از ناحیه شخصی است که به او بخشش می‌شود و بستگی به داشتن یا نداشتن استعداد او دارد.

قرآن کریم عطایای الهی از قبیل مال و جاه و همسر و فرزند و تمامی اسبابی که برای ادامه زندگی و رسیدن به سعادت بدان‌ها تمسک می‌جوید، نسبت به انسان نعمت علی‌الاطلاق نخوانده؛ بلکه وقتی نعمت خوانده که در طریق سعادت و به رنگ ولایت الهی درآمده و موجب تقرب آدمی به سوی خدا شود. اما اگر در طریق شقاوت و در تحت ولایت شیطان باشد، عین آن نعمت‌ها برایش نعمت و عذاب است، هر چند خداوند آنها را آفریده که نعمت باشد؛ از این جهت مال و فرزند و امثال آن برای یکی نعمت است و برای دیگری نعمت و یا در یک حال نعمت است و در حالی دیگر نعمت، حتی در عبادات واجب و مستحب و علم توحید و تفسیر و امثال آن هر لحظه که انسان از مسیر تقرب بلغزد و به انحراف بیفتد، باید منتظر سلب آن نعمت و تبدیل آن به عذاب شدید الهی باشد. از این جهت نعمات از ناحیه انسان نسبی و مشروط به نیت و عمل او و تنها مانع رسیدن به نعمت یا تداوم و بقاء آن نیت غیرالهی و عمل ناصالح است.

راه‌حل این رذیله اخلاقی از دیدگاه علمای اخلاق کسب فضیلت خوف و رجاء است. خوف و رجاء انسان را از راحتی و اطمینان خاطر کاذب دور و این فرصت را به او می‌دهد که در همه حال از اعمال و رفتار و نیت خود مراقبت و مواظت دائمی داشته و خود را همیشه در معرض امتحان الهی بداند. امام صادق علیه السلام نیز در ادامه روایت ذکرشده در پاسخ به سؤال ابن‌جندب برای در امان ماندن از خطر اعتماد به

اعمال خیر، راه نجات را قرار گرفتن در حالت خوف و رجاء بیان می‌فرمایند: «قلت فمن ینجو قال الذین هم بین الرجاء و الخوف» توازن در این فضیلت اخلاقی هم انگیزه ترک گناه را برای انسان حفظ می‌کند و هم او را امیدوار واقعی به بخشش و رحمت الهی نگه می‌دارد. (مصباح، ۱۳۹۱: ۱۱۵)

۱۰. فخرفروشی

برخی افراد بعد از اینکه اطمینان خاطر نسبت به نعمات الهی پیدا می‌کنند، حالت سرور و سرمستی به آنها دست داده، به گونه‌ای که این شادکامی کاذب علت برای فخرفروشی آنها می‌شود. «وَلَئِنْ أَذَقْنَا نِعْمَاءَ بَعْدَ ضِرَاءٍ مَسْتَهٍ لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحَ فَخُورٌ» (هود / ۱۰) وقتی ما به انسان نعمات را بچشانیم بعد از آنکه گرفتار بود، یقین می‌کند سیئات و شدائد از او برطرف شده، شادکام و مسرور شده و فخرفروشی می‌کند. در این آیه علت بعد از علت بیان شده است به این معنا که انسان بعد از سختی وقتی به آسایش می‌رسد چنان خوشحال و مسرور می‌شود که فکر می‌کند این حالت برای او باقی است و همین خاطر جمعی از بقاء نعمت، موجب فخر و بزرگ بینی می‌شود. فخر صفت مذمومی است که دلالت بر تکبر کرده و به کسی اطلاق می‌شود که زیاد فخرفروشی می‌کند و با شمردن امتیازات مادی و فضایل معنوی، خود را از دیگران برتر جلوه می‌دهد. فخرفروشی جایی برای تفکر صحیح فرد باقی نمی‌گذارد که ببیند آنچه از نعمت در اختیار اوست زوال پذیر است و نمی‌توان به بقاء و دوام آن اعتماد نمود چون تداوم آن به اختیار و ید قدرت او نیست بلکه در ید قدرت الهی است. «قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ» (نمل / ۴۰)

راه درمان فخرفروشی با استفاده از عبارت «اذقناه» و «فضل» در آیات فوق فهمیده می‌شود؛ زیرا خداوند حتی لذت بردن از امور حلال را برای انسان‌ها اذاقه و چشاندن خوانده، تا بفهماند لذات دنیا مانند طعم غذاها ناپایدار و ظلی زائل، یا رؤیای شیرینی است که پس از بیداری اثری از آن نیست. علاوه بر اینکه فخر مخصوص کرامت و فضیلتی است که خود انسان مالک آن بوده و یا با توانایی‌های خود کسب کرده باشد، نه فضایل و نعماتی که دیگری به او داده است. فخرفروشی به علت زیبایی، خوش قامتی، سلامت و امثال آنکه خداوند یا از باب تکوین و یا از باب وراثت عنایت می‌کند، فرح و فخر ندارد. (طبرسی، ۱۳۷۲: ۵ / ۱۴۵)

آنچه انسان ادعای مالکیت و استحقاق آن را می‌کند، تبعی و قراردادی بوده که صاحب حقیقی آن خداوند است و به امر و تقدیر الهی تحقق می‌یابد. انسان تنها با اندیشه در موقتی بودن نعمات دنیوی و فهم عدم مالکیت حقیقی نعمات می‌تواند عنان سرکش فخرفروشی را مهار کند.

۱۱. نگاه سودجویانه و ابزاری به نعمات معنوی

گروهی از افراد از میان جامعه دینی نسبت به نعمات معنوی همچون برخورداری از دین اسلام، قرآن کریم و وجود رسول گرامی ﷺ و اکثش منفعت طلبانه و ابزارانگارانه نشان داده و آنجا که جای فداکاری و هزینه کردن برای دین است عالمانه و عامدانه دچار تجاهل و تغافل مذموم می‌شوند. این گروه منافق و ضعیف الایمان که به ظاهر متدین و مسلمان هستند، ولی مؤمن واقعی نبوده «قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا» (حجرات / ۱۴) و خدا و دین را در راستای منافع دنیوی خود تعریف می‌کنند، به این معنا که تا جایی برای دین هزینه می‌کنند که ابزاری برای رسیدن به مطامع و جایگاه دنیوی آنها شود، ولی اگر دین، دنیای آنها را تهدید و به خطر بیندازد با وجود اینکه پیمان و عهد بسته‌اند که تابع دین اسلام و پیامبر باشند، از آن دوری خواهند کرد و از این نعمت معنوی سرباز می‌زنند. اینجاست که خداوند این حالت را امتحان الهی برای مؤمنان واقعی بیان می‌کند «هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زَلْزَالًا شَدِيدًا» (احزاب / ۱۱) و منافقین و بیماردلان از جامعه دینی را مردودین این امتحان ذکر می‌نماید. در آیه مبارکه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ ... بَصِيرًا» (احزاب / ۹) و آیات بعد از آن در ایام جنگ خندق، مسلمانان با دیدن محاصره از طرف لشکر مشرکین که مجهز به انواع سلاح و از شعوب و قبائل گوناگون بودند، درحالی که از شدت ترس و اضطراب به حد مرگ رسیده بودند، خداوند نعمات خود به مؤمنین مانند نعمت باد و ارسال فرشتگان برای نابودی کفار را یادآوری می‌کند؛ ولی کسانی که به ظاهر متدین بودند، با دیدن لشکر عظیم دشمنان و به خطر افتادن جان و مال و دلبستگی‌های دنیوی، ترس و وحشت تمام وجود آنها را فراگرفته و شروع به تضعیف روحیه مؤمنین و بهانه‌تراشی برای فرار از جنگ و جهاد می‌کنند، عده‌ای اظهار می‌دارند «مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا» خدا و پیامبر ما را فریب دادند، وعده پیروزی به ما می‌دادند ولی اکنون در حال شکست و نابودی قرار گرفته‌ایم.

عده‌ای میدان جنگ را محلی برای ماندن و دفاع از دین نمی‌دانند «لَا مَقَامَ لَكُمْ فَارُجِعُوا» اعتراض آنها به این است که چرا خداوند برای دفاع از دین، آنها را در معرض جنگ و جهاد قرار داده است. در واقع این گروه دین را بدون هزینه کردن و مبارزه و سختی می‌خواهند و گروهی بیان می‌کنند که خانه‌هایشان در و دیوار درستی ندارد و در خطر دزدیدن است «إِنَّ بَيْوتَنَا عَوْرَةٌ» و امثال این بهانه‌ها تا جایی که خداوند می‌فرماید «وَمَا هِيَ عَوْرَةٌ إِنْ يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا» یعنی دروغ می‌گویند و خانه‌هایشان بدون در و دیوار نیست و از این سخن جز فرار از جهاد منظوری ندارند؛ چون اگر دشمنان و مشرکین به خانه‌های آنها هجوم کنند حاضرند برای حفظ جان و اموال و اولاد خود از دین الهی برگردند و به دین کفار و مشرکین درآیند.

نگاه ابزارانگارانه به نعمت‌های معنوی و این دیدگاه که هدف وسیله را توجیه می‌کند، عکس‌عملی است که دنیاطلبان واقعی و متظاهران به دین و پاکدامنی از خود نشان می‌دهند و موجبات کفران نعمت و سلب نعمت را فراهم می‌کنند. با استناد به آیات قرآن در بیان سرگذشت اقوام انبیاء گذشته و مطالعه حوادث جوامع دینی بعد از رحلت پیامبر اسلام ﷺ حتی جامعه امروز مشاهده می‌شود. بسیار افرادی که برای رسیدن به جایگاه و مقام، تظاهر به دینداری کرده، وقتی جایگاه دنیوی خود را در خطر می‌بینند، اصول اعتقادی و فضائل اخلاقی خود را به ثمن بخش می‌فروشند.

نتیجه

از منظر قرآن کریم «بلاء حسن» امتحان الهی از طریق حسنات و نعمات مادی و معنوی است، که خود یک نوع تفضل و تکریم نسبت به بندگان جهت کسب مراتب کمال و تقرب الهی و تشویق و ترغیب انسان به شکرگذاری و استعمال نعمات در جای مناسب و طرق شرعیه می‌باشد. آزمایش با خوبی‌ها و خوشی‌ها دارای آثار تربیتی و اخلاقی فراوانی است، که زندگی انسان در دنیا و سرنوشت او در آخرت متأثر از آن است. انسان به علت غفلت و ناسپاسی از منعم حقیقی با عکس‌العمل‌های خودخواهانه اسباب سلب نعمت و تبدیل آن به نعمت را برای خود تسهیل می‌بخشد، در این هنگام یا در ورطه یأس و ناامیدی افتاده و دچار سختی و رنج فراوان در زندگی دنیوی می‌شود یا در صورت تداوم نعمات دچار شادکامی کاذب و استدراج در عذاب شدید اخروی می‌گردد. قرآن کریم برای در امان ماندن انسان از آثار سوء تربیتی و اخلاقی بلاء حسن راهکارهای نقضی و حلی متناسب را بیان نموده و شکر نعمت، احسان منعم و امیدواری به زندگی را زمینه‌ساز ایمان و تقوا و عمل صالح و موجب کسب هدایت و رستگاری انسان به‌شمار می‌آورد.

منابع و مآخذ

قرآن کریم.

۱. ابن‌الأثیر، مجدالدین، ۱۳۹۹، *النهاية في غريب الحديث و الأثر*، بیروت، المكتبة العلمية.
۲. ابن‌شعبه، حسن بن علی، ۱۳۶۳، *تحف العقول عن آل الرسول ﷺ*، قم، انتشارات جامعه مدرسین.
۳. ابن‌کثیر، عمادالدین اسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی، ۱۴۱۲، *تفسیر القرآن العظیم*، بیروت، لبنان، دار المعرفه.
۴. ابن‌منظور، جمال‌الدین، ۱۴۱۴، *لسان العرب*، بیروت، لبنان، دار صادر.

۵. ابوالفتوح الرازی، حسین بن علی، ۱۳۷۶، *روح الجنان و روح الجنان*، مشهد، آستان قدس رضوی.
۶. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۹، *تفسیر تسنیم*، قم، اسراء، چ ۶.
۷. جوادی آملی، عبدالله، *مراحل اخلاق در قرآن*، قم، اسراء.
۸. الحرائی، ابن شعبه، ۱۴۲۳، *تحف العقول*، بیروت، لبنان، مؤسسة الاعلمی.
۹. الرازی، عبدالقادر الحنفی، ۱۴۲۰، *مختار الصحاح*، بیروت، لبنان، المكتبة العصرية.
۱۰. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ ق، *المفردات فی غریب القرآن*، بیروت، دار العلم.
۱۱. الزبیدی، المرتضی، ۱۴۱۴، *تاج العروس من جواهر القاموس*، بیروت، لبنان، دار الفکر.
۱۲. زحیلی، وهبة بن مصطفى، ۱۴۱۸، *التفسیر المنیر فی العقیده و الشریعه و المنهج*، بیروت، دار الفکر المعاصر.
۱۳. سمرقندی، نصر بن محمد بن احمد، بی تا، *بحر العلوم*، بیروت، دار الفکر.
۱۴. شولتز، دوان و سیدنی ال، ۱۳۹۱، *نظریه های شخصیت*، ترجمه یحیی سید محمدی، تهران، ویرایش.
۱۵. طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۴۱۷ ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، جامعه مدرسین، چ ۵.
۱۶. طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۲، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تهران، انتشارات ناصر خسرو، چ ۳.
۱۷. طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، ۱۴۱۲، *جامع البیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار المعرفة.
۱۸. الطریحی، فخرالدین محمد، ۱۳۹۵، *مجمع البحرین*، نجف، دار اللثافه.
۱۹. طوسی، محمد بن حسن، بی تا، *التبیین فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۲۰. فخر رازی، محمد بن عمر، *مفاتیح الغیب*، ۱۴۲۰، بیروت، احیاء التراث العربی.
۲۱. قریشی، علی اکبر، ۱۳۷۱، *قاموس قرآن*، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
۲۲. مدنی، سید علیخان، ۱۴۱۱ ق، *ریاض السالکین*، قم، نشر جامعه مدرسین.
۲۳. مصباح، محمدتقی، ۱۳۹۱، *پندهای امام صادق علیه السلام به رهجویان صادق*، قم، انتشارات مؤسسه امام خمینی.
۲۴. المصطفوی، حسن، ۱۳۶۸، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۲۵. مطهری، مرتضی، ۱۳۸۵، *آشنایی با قرآن*، قم، صدرا.
۲۶. معرفت، محمدهادی، ۱۴۲۹، *التفسیر الاثری الجامع*، قم، التمهید.
۲۷. مغنیه، محمدجواد، ۱۴۲۴ ق، *تفسیر الکاشف*، تهران، دار الکتب الإسلامیه.
۲۸. مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۷۴، *تفسیر نمونه*، تهران، دار الکتب اسلامیه.